



عاشقانه های زندگی فاطمه غلامی که ۱۷ سال است لباس خدمت امام رضا (ع) را به تن دارد

مشک پروانه

۵۴



عکس: شیرین قائمی/شهرآرا

بیش از ۶ دهه زندگی در محله امام رضا (ع) برای محمود خالقی خاطره ساز شده است

حمام رفتن در «یک کلام»

۶



اهالی محله آبشار شب و روزشان با صدای کارگاه های ساختمانی می گذرد
 آبادانی بدموقع!

۳

بانوان منطقه ما، امسال هدیه ای متفاوت برای زائران دهه آخر صفر آماده کردند
 نذر سبز در شهر مهربانی

۷

همسایه به همسایه، دیدار بیست و چهارم، کوچه پروین اعتصامی ۲۳

همدلی در «پروین»

سمیرا منشادی هنوز هم در کوچه پروین اعتصامی ۲۳ واقع در محله کوی پلیس می توان همسایگی را به سبک قدیم پیدا کرد. احوالپرسی های بی بهانه، در خانه هایی که به روی همسایه ها باز است و آدم هایی که سال ها کنار هم پیر شده اند، نشان از همان سبک همسایه داری دارد.

در این کوچه، همسایه ها فقط کنار هم زندگی نمی کنند، بلکه در غم و شادی هم شریک اند. هوای هم را دارند و وقتی از خانه بیرون می آیند، قبل از هر کاری، سراغ همسایه شان را می گیرند. همین صمیمیت، کوچه را به جایی تبدیل کرده که بوی همدلی سال های دور هنوز در آن به مشام می رسد.

مرجع تحقیقات عروس و دامادی

صغری فعال از اهالی قدیمی پروین اعتصامی ۲۳ است و بیش از ۴۵ سال از عمر هفتاد و پنج ساله اش را در این کوچه گذرانده. هر وقت همسایه ای تازه وارد به کوچه نقل مکان می کرد به سراغش می رفت و باب آشنایی را با او باز می کرد. خوش صحبتی اش در کنار قدیمی بودنش در کوچه سبب شده است همسایه ها او را به عنوان معتمد کوچه بشناسند و در کارهای مختلف از او مشورت بگیرند. صغری خانم می گوید: چون قدیمی ترین فرد کوچه هستم، اگر کسی می خواست دختر یا پسر عروس و داماد کند، برای تحقیق سراغم می آمد. البته که همه دختر و پسرهای کوچه مثل فرزندان خودم هستند و همه آن ها با هم در همین کوچه بزرگ شده اند.

صغری خانم معتقد است داشتن همسایه خوب نعمت بزرگی در این زمانه است و ادامه می دهد: همسایه خوب مثل خواهر و برادر است. خدا را شکر در این سال ها همسایه های خوبی نصیبم شده است. وقتی از در خانه ام خارج می شوم و همسایه هایم را می بینم، احساس می کنم که هیچ چیز نمی تواند جایگزین این خوبی و محبتی باشد که بین همسایه ها شکل گرفته است. صغری خانم تأکید می کند که همین صفا و محبت همسایه هاست که باعث شده او سال ها در این کوچه ماندگار شود.

مهربانی با فیروزه ای پوشان

صغری خانم فاطمه جلائیان سیدنی را که از چهل سال قبل دیوار به دیوار با هم همسایه هستند، به ما معرفی می کند و می گوید: از همان روزی که همسایه مان شدند، خانه یکی بودیم. بچه ها یمان با هم بزرگ شدند. در غم و شادی مثل دو خواهر کنار هم بودیم.

او ادامه می دهد: همه اهل کوچه فاطمه خانم را به دلسوزی و مهربانی اش می شناسند. هر روز فاطمه خانم برای پاکبان های کوچه چای و صبحانه آماده کرده و از آن ها پذیرایی می کند. فاطمه خانم خوش اخلاق و مهمان نواز است. این را از همان لحظه اولی که مهمان خانه اش هستیم، متوجه می شوم. او یک استکان چای مقابلم می گذارد و می گوید: وظیفه خودم می دانم که از این خادمان بی ادعا که در سرما و گرما برای تمیزی و نظافت کوچه و محله مان زحمت می کشند، تشکر و قدردانی کنم.

دلسوزی فاطمه خانم تنها شامل حال رفتگران کوچه اش نمی شود، بلکه او با حیوانات و پرندگان هم مهربان است. او می گوید: چون خانه مان نزدیک باغ مشهد است، پرندگان زیادی به این کوچه می آیند. در زمستان و تابستان برایشان غذا می گذارم.

او می خندد و می گوید: همسایه ها به من می گویند مادر پرندگان باغ مشهد.

برای رضای خدا

فاطمه خانم، سیمین رضانی را همسایه دیگرش معرفی می کند و می گوید: سیمین خانم برایم مثل یک خواهر است. هر زمان که می خواهد به خرید برود، دم خانه مان می آید و می پرسد آیا خریدی دارم.

سیمین خانم ۶۵ سال دارد و از اوایل دهه ۶۰ ساکن این کوچه شده است. او که از تربت جام به این محله نقل مکان کرده، در این سال ها احساس نکرده که غریب است. او می گوید: از روزی که به این کوچه آمدم، صغری خانم و فاطمه خانم که همسایه های کناری ام هستند، نگذاشتند یک لحظه احساس کنم که در این کوچه و شهر غریب هستم.

سیمین خانم همیشه در خانه اش به روی همسایه ها باز است و اگر کاری دارند، او همیشه برای کمک پیش قدم است. او توضیح می دهد: به نظرم همسایه باید به درد همسایه اش برسد. اگر کاری یا کمکی برای حل گرفتاری همسایه ام از دستم بر بیاید، دریغ نمی کنم، از برگزاری دوره قرآن تا برگزاری مراسم ختم و عروسی. حتی اگر نذری خواستند درست کنند، از خدمت رسانی کوتاهی نمی کنم. از قدیم گفته اند اگر برای کسی خیر بخواهی، خدا هم برکتش را به زندگی ات می دهد.

همسایه به همسایه



حوزه عمران و حمل و نقل باز هم در صدر درخواست های مردمی



حوزه عمران و حمل و نقل

۴ مورد از درخواست های مطرح شده به حوزه عمران و حمل و نقل مربوط بود. از میان موارد مطرح شده می توان به درخواست نصب روگذر در انتهای شهید دلدار، آسفالت خیابان شهید ریاضی ۴۱ و ۴۳، ساخت رمپ در شهید اصلانی ۴۰ و بازسازی پیاده رو خیابان فدائیان اسلام اشاره کرد.



حوزه شهرسازی و نظارت بر ساخت و سازها

۳ تماس از سوی شهروندان در این حوزه به ثبت رسید. درخواست نظارت بر ساخت و ساز غیرمجاز در قاسمی ۵، عرفانی ۶، شهید شبانی ۴ موضوعات مطرح شده شهروندان بود.



تعداد پیام های مردمی

۱۲ تماس



حوزه فضای سبز

۲ درخواست شهروندان مربوط به حوزه فضای سبز بود. درخواست آبیاری درختان در شهرک ابوذر و رسیدگی به آیلند میانی بولوار شهید امیرفخریان، از موارد مطرح شده از سوی شهروندان بود.



حوزه خدمات شهری

۳ درخواست شهروندان مربوط به حوزه خدمات شهری بود، از جمله این موارد می توان به درخواست جمع آوری نخاله های ساختمانی در خیابان های صاحب الزمان ۱۲ و سبحان ۳۲ و جمع آوری مشاغل مزاحم در کوشش ۱۹ اشاره کرد.

۱۳۷



شهرآرامش محله پیگیری می کند

در هفته های آینده، شهرآرامش، موضوع ایجاد رمپ در شهید اصلانی ۴۰، جمع آوری مشاغل مزاحم در کوشش ۱۹، همچنین نصب روگذر در انتهای بولوار شهید دلدار را پیگیری خواهد کرد.

می دهد: در بولوار نماز پروژه های ساختمانی بزرگی در حال اجراست و همین باعث شده زمان ساخت و سازها طولانی باشد. مقرر نیست فقط یکی دو سال این صداها را تحمل کنیم؛ ممکن است ساخت یک پروژه سال ها طول بکشد و بعد از تمام شدن آن، پروژه دیگری شروع شود. در واقع این صداها به بخشی از زندگی ما تبدیل شده و آرامش را از ساکنان گرفته اند.

او ادامه می دهد: ما نمی گوییم ساخت و ساز نباشد. این محله تازه در حال شکل گیری است و طبیعی است که پروژه های ساختمانی در آن اجرا شود. حرف ما این است که فعالیت کارگاه ها باید ساعت مشخصی داشته باشد. نصفه شب یا اول صبح روز تعطیل نباید صدای دستگاه های ساختمانی، آسایش مردم را از بین ببرد.

هداوند خانی ادامه می دهد: مردم در طول هفته کار می کنند و تنها فرصتشان برای استراحت، روزهای تعطیل است. اما وقتی از صبح زود صدای کارگاه شروع می شود، عملاً امکان استراحت هم از بین می رود. جمعه ها هم برای بعضی از متفاوت چندی باروزهای دیگر ندارد.

تعدد کارگاه ها، تشدید آلودگی صوتی

تعداد کارگاه های فعال در این محدوده نیز یکی دیگر از موضوعاتی است که به گفته ساکنان، بر شدت آلودگی صوتی در محله افزوده است. غلامرضا اسلامی، یکی دیگر از ساکنان بولوار نماز، می گوید: در حال حاضر، سه کارگاه ساختمانی در نماز ۲۷، دو کارگاه در حاشیه بولوار نماز و یک کارگاه هم در نماز ۲۶ فعال هستند. وقتی چند کارگاه هم زمان فعالیت می کنند، صدای آن ها در بخش زیادی از محله شنیده می شود. او ادامه می دهد: هر کدام از این کارگاه ها ممکن است به تنهایی صدای زیادی ایجاد نکنند، اما وقتی چند کارگاه در فاصله نزدیک به هم فعالیت دارند، شرایط برای ساکنان سخت می شود؛ به خصوص وقتی ساعت فعالیتشان با زمان استراحت اهالی تداخل پیدا می کند.

صدور اختاریه

سرپرست اداره نظارت بر ساخت و سازهای شهرداری منطقه ۸ با اشاره به زمان فعالیت معمول کارگاه های ساختمانی می گوید: فعالیت کارگاه ها معمولاً از ساعت ۷ یا ۸ صبح آغاز می شود و تا بعد از ظهر ادامه دارد. در پروژه های بزرگ ساختمانی نیز گاهی بتن ریزی در ساعات پایانی شب انجام می شود؛ زیرا تردد خودروهای سنگین در طول روز با محدودیت های ترافیکی همراه است.

رضا صداقتی می افزاید: شهرداری به کارگاه های ساختمانی که در ساعات نامتعارف فعالیت می کنند، اختاریه می دهد. همچنین ساکنان می توانند در صورت تداوم این موضوع، شکایت خود را از طریق مراجع حل اختلاف پیگیری کنند.



ساخت و سازی که شب و روز نمی شناسد

صدای فعالیت برخی کارگاه های ساختمانی در بولوار نماز گاهی تا نیمه های شب ادامه پیدا می کند. مریم قانع، یکی از ساکنان این محله، درباره یکی از همین شب ها می گوید: یک بار حدود ساعت ۲ نیمه شب، صدای فعالیت یکی از کارگاه ها آن قدر زیاد بود که با ۱۱ تماس گرفتم. مأموران آمدند، به کارگاه تذکره دادند و گفتند نباید تا صبح به این شکل فعالیت کنند. او ادامه می دهد: شاید بیشتر ساکنان این محدوده جوان باشند، اما بعضی از آن ها از پدر و مادرهای سالمندشان مراقبت می کنند. ممکن است در خانه ای بیماری باشد یا کودکی خوابیده باشد. این صداها اما کاری به این چیزها ندارد. وقتی نصف شب بتن ریزی یا فعالیت ساختمانی انجام می شود، دیگر فرقی نمی کند روز کاری باشد یا تعطیل؛ آرامش همه خانه های اطراف تحت تأثیر قرار می گیرد. به گفته اهالی، این وضعیت فقط به یک کارگاه یا یک شب خاص محدود نمی شود و فعالیت های ساختمانی در ساعات مختلف شبانه روز ادامه دارد.

فعالیتی که پایان مشخصی ندارد

مریم هداوند خانی، یکی دیگر از ساکنان این محدوده، توضیح

اهالی محله آیشار شب و روزشان
با صدای کارگاه های ساختمانی می گذرد

آبادانی بد موقع!

نجمه موسوی زاده بولوار نماز از خیابان های تازه شکل گرفته شهر است؛ محله ای که ساخت و ساز برج های مسکونی در آن همچنان ادامه دارد و فعالیت کارگاه های ساختمانی به بخشی از زندگی روزمره ساکنان تبدیل شده است.

ادامه دار بودن این ساخت و سازها در برخی موارد برای اهالی مشکلاتی ایجاد کرده است؛ مانند فعالیت برخی کارگاه ها در ساعت های نامتعارف، همچون نیمه های شب یا صبح زود روزهای تعطیل که با ایجاد سرو صدای زیاد، آرامش ساکنان را مختل می کند. این موضوع با شهرآرامحله در میان گذاشته شد تا شاید بتوان راه حلی برای آن پیدا کرد.



با حضور زوج های منطقه مادر فرهنگ سرای کودک و آینده برگزار شد

آموزش مرزبندی ارتباط خانواده

محدثه صالحی (خبرنگار افتخاری) اسلسله جلسات آموزشی «مرزبندی ارتباط خانواده، در فرهنگ سرای کودک و آینده برگزار شد. موضوع این جلسه، توجه به مرزهای ارتباطی بین فرزند و پدر و مادر بود. حمید صادقیان، مشاور خانواده، مدرس این برنامه بود و این دوره آموزشی با استقبال پر شور و فعال خانواده های مشهدی روبه روشد. این مجموعه کارگاه های آموزشی به صورت هم زمان در تالار شهر، فرهنگ سراهای خانواده، رسانه قرآن و عترت، کودک و آینده، خادم الشریعه برگزار شد و در مجموع ۹۲۰ زوج مشهدی در این جلسات شرکت کردند.



خدمت رسانی ۴۰ موکب منطقه ۸ در مسیر حرم

در اربعین حسینی، به همت هیئت امنای مساجد و هیئات مذهبی، چهل موکب در خیابان امام رضا (ع) دایر شد و به عزاداران خدمت رسانی کرد. این موکب ها در مسیر تشریف به حرم مطهر رضوی، علاوه بر پذیرایی، بسته های فرهنگی نیز میان عزاداران توزیع کردند. این همکاری در دهه آخر صفر با قوت بیشتری ادامه خواهد داشت.

آموزش ایمنی در بوستان شهربانوی کوهسنگی

دومین کارگاه آموزشی «ایمنی در منزل» با همکاری سازمان آتش نشانی مشهد در بوستان شهربانوی کوهسنگی برگزار شد. در این کارگاه، موضوعاتی از جمله رفع خطرات آتش خانه، استفاده ایمن از وسایل گازسوز و تجهیزات برقی، پیشگیری از حوادث برای کودکان و سالمندان و نکات ایمنی در استفاده از آسانسور و پله برقی مورد بررسی قرار گرفت.

تلاش فیروزه ای پوشان در خیابان امام رضا (ع)

۲۵۰ پاکبان فیروزه ای پوش در دوشیفت کاری در روز اربعین در مسیر تشریف زائران به خدمت رسانی پرداختند. جارو کشی، شست و شوی معبر و جمع آوری پسماند از جمله اقداماتی است که طی برگزاری مراسم انجام شد و پاکبانان با حضور در نقاط مختلف خیابان، این معبر را نظافت کردند. این اقدامات در سه روز پایانی صفر نیز انجام خواهد شد.



عاشقانه های زندگی فاطمه غلامی که ۱۷ سال است لباس خدمت امام رضا^(ع) را به تن دارد

۷ مثل پروانه



محبوبه فرامرزی این هفته دونفر در نوبت غذای حرم فاطمه خانم اند. زنی که هفده سال است عاشقانه و بدون هیچ چشمداشتی خادم حرم رضوی است؛ او که چوب پر به دست، شب راتا صبح گرداگرد حرم مثل پروانه می چرخد. فاطمه غلامی شیرازی، غذای حضرتی را فقط برای خودش و خانواده اش نمی خواهد. آن را به زائرانی می رساند که بیمار دارند و دلشان پر از حاجت شفاست. این زن که هنوز شصت سالش پر نشده، بهترین عاشقانه های زندگی اش را شب هایی می داند که در حرم به گنبد آقا نگاه می کند و اشک می ریزد. برای این ساکن محله هفده شهریور، حضرت رضا^(ع) چون پدری است که هر هفته بارفتن به در خانه اش، عقده مشکلات یک هفته را برایش بازگو می کند.

خانم غلامی دل شکسته بود. او می دانست شرط خادمی، داشتن مدرک دیپلم است و او سنی نداشت که ازدواج کرده و ادامه تحصیل نداده بود. از وقتی فرمش را پر کرد، پی درس و مشق را گرفت و ظرف یک سال، دوره راهنمایی را تمام کرد و به قول خودش سیکل گرفت؛ «هفده سال پیش، یک روز با همین قصد که بروم شکایت و بگویم چرا آقا من را به نوکری قبول نمی کنند، رفتم حرم. بچه هایم در مدرسه بودند. برنجم رادم کردم، قورمه سبزی ام را بار گذاشتم. خوب خاطرم هست وفات حضرت معصومه^(س) بود. من به شدت به حضرت معصومه^(س) ارادت دارم. همیشه او را برای حاجت هایم واسطه می کنم. با خودم عهد کردم اگر همین امروز کارهای خادمی ام جور شود، هر سال حلواییزم و خیرات کنم.»

پاکه به حرم گذاشت، وسط صحن ایستاد و شروع کرد به درد دل و گلایه و اشک ریختن. خودش می گوید: توی حال خودم نبودم. انگار صدایم آن قدری بلند بود که یک زن آن را شنید. سرم پایین بود و صورتم را با چادر پوشانده بودم. زنی از کنارم رد شد و گفت به دیدن خانم بزرگ در آسایشگاه بسیج حرم برو. همین کار را کردم. آنجا از من اصرار واز بزرگ که فرمانده بسیج حرم بود، انکار که کودیپلمت؟ بدون مدرک نمی شود. گفتم امروز من را حضرت معصومه^(س) فرستاده است؛ ناامیدم نکنید. آن قدر اصرار کردم که گفت برو همین الان مدارک را بیاور. فرم رضایت را بده همسرت پر کند و...»

فاطمه خانم با هزار شور و شوق خودش را به خانه اش در خیابان هفده شهریور رساند. همسرش آمده می شد که به دنبال بچه هایش به مدرسه برود. وقتی ذوق سرشار همسرش را دید، فوری همه مدارک مورد نیاز فاطمه خانم را به دستش داد. او دوباره همین مسیر را به حرم برگشت. ساعت ۲ نشده او رسماً خادم حرم بود. از همان موقع هر سال روز وفات حضرت معصومه^(س) نذرش را ادا می کند.

زندگی او به حرم امام رضا^(ع) گره خورده است. آخر هفته زندگی خانم غلامی در بستان خدمت به زائر می گذرد. وسط هفته هم سه ساعتی را برای گشت زنی به محل خدمت می رود.

فاطمه خانم سنی نداشت که با پسر خاله اش ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پنج فرزند است. چهار دختر و یک پسر. به قول خودش به خاطر فاصله سنی کم، دوست دخترانش بوده و حالا در این سن، نوه هم عروس کرده است. اما چه شد که او چوب پر خدمت به دست گرفت؟

وقتی هنوز دو فرزند یعنی یک دختر و پسرش کوچک بودند، به دنبال خواسته همه سال های عمرش یعنی خادمی به راه افتاد. او می گوید: پدر و مادرم عاشق امام رضا^(ع) بودند. خدا مادرم را بیا مرزد؛ دوره کرونا از دنیا رفت. او هم چند سالی خادم حرم بود. در خانه ما همیشه روضه امام رضا^(ع) خوانده می شد. بابا اسم برادرم را غلام رضا گذاشت؛ چون عاشق آن حضرت بود. از همان نوجوانی همیشه وقتی به حرم می رفتم، با خودم می گفتم یعنی می شود یک روز مانند این مرد هایی که لباس خادمی به تن دارند، من هم به آقا خدمت کنم.

یک عشق و سال ها انتظار

سال ۸۰ یک شب فاطمه خانم در عالم خواب دید که سماوری بزرگ در صحن عتیق مقابلش گذاشته اند و دارد برای زائران حضرت رضا^(ع) تند تند چای می ریزد؛ «دو روز بعد در پایگاه بسیج حوزه ۷ الزهرا^(س) فرم خادمی مقابلم گذاشتند و من با اشک پرش کردم اما آن فرم گم شد و تا چند سال خبری از حرم نیامد. به هردری زدم نشد که نشد. ولی حسایی هوایی شده بودم.»

زندگی من به حرم گره خورده

فاطمه خانم زنی خوش مشرب و اهل گپ و گفت است. وقتی می خندد، چشمانش برق خاصی دارد. چین دورهای چشمش مدام از لبخند پررنگ می شود. چادر مشکی و مقنعه چانه داری به سر دارد. هر چهار دختر و چهار نوه اش دورش را گرفته اند. مدام بین صحبت هایش می آیند و حرفی می زنند و باز لبخند پررنگ فاطمه خانم همه صورتش را می پوشاند.



شب‌های تماشایی حرم

دوروز بعد، او برای گذراندن دوره حرم‌شناسی به حرم رفت؛ «توی پوستم جانمی شدم. آن قدر خوشحال بودم که حد نداشتم. با همسرم صحبت کردم که او هوای بچه‌ها را داشته باشد و من شیفت شب در حرم باشم. شب‌های حرم تماشایی است. خدا از پسر خاله‌ام راضی باشد؛ پذیرفت. انصافا خیلی هم کمکم کرد. اولین جمعه یک ساعت و نیم زودتر سر شیفتم بودم. از ۴:۳۰ می‌رفتم تا ۶ صبح شنبه. اما چند سالی هست که شب‌های جمعه حرم و صبح‌های جمعه به خانه برمی‌گردم. بنده خدامن رامی بردومی آورد. همیشه وقتی شیفت دارم، می‌گویم دختر خاله باز گل از گلش شکفته! می‌خواهد به خدمت برود.»

وقتی فاطمه خانم آماده شد تا برای اولین شب به عنوان خادم در حرم باشد، فائزه، دخترش، فقط هشت سال داشت. به دنبال مادر تا پایین پله‌ها دوید. او را در آغوش گرفت و گریه کرد؛ «محمد صادق پیش دبستانی بود. فائزه هم کلاس دوم. هر دو به شدت به من وابسته بودند؛ فائزه بیشتر. دلم پیش بچه‌ها بود اما خاطر جمع بود که همسرم کنارشان است.»

شیفت شب‌های فاطمه خانم با حسی سرشار از عشق شروع شد. صبح ساعت ۶ شیفت که تمام می‌شد، همسرش او را به خانه برمی‌گرداند؛ «تا بچه‌ها من را نمی‌دیدند، صبح شنبه با روی گشاده به مدرسه نمی‌رفتند. از راه که می‌رسیدم، اغذیه مدرسه‌شان را توی کیفشان می‌گذاشتم و صبحانه‌شان را می‌دادم. قبل از رفتن هم شامشان را آماده می‌کردم. آرام آرام فائزه هم به یک شب نبودنم در هفته عادت کرد.»

فاطمه خانم از همان شب اول شیفت با خودش عهد بست که همان چای و آبی که در حرم می‌خورد، برایش کافی است و غذای حضرتی را به عنوان تبرک به نیازمندی که سر راهش قرار می‌گیرد، بدهد؛ «همیشه برای شیفت شبم کوکویی، کنتلی، درست می‌کنم و با خودم می‌برم آنجا و با هم شیفتی‌هایم می‌خوریم. آن غذا را به زائران می‌دهم. باورتان نمی‌شود هنوز حتی دوتا از خواهرهایم از غذای حرم نصیبشان نشده است. به مرور وقتی اقوام فهمیدند به حرم می‌روم، مریض‌دارها سفارش می‌کردند. آشنایان و همسایه‌ها نیز همین‌طور. همین هفته، دو نفر توی نوبت هستند که به آن‌ها غذا بدهم و برسانم. مریض دارند بندگان خدا.»



البته بین همکاران افرادی را داشته‌ایم که بریده‌اند و ادامه نداده‌اند. شب‌هایی که در اطراف حرم به هدایت زائران مشغول است، یک ساعت شیفت است. برمی‌گردد و کمی استراحت می‌کند. ساعت دوم دو ساعت و سری سوم سه ساعت تمام وقت سرپاست و راه می‌رود. خانم غلامی این طور ادامه می‌دهد: یک سال پشه‌های ریزی که نامشان را نمی‌دانم، در مشهد زیاد شده بود. جلورودی طبرسی ایستاده بودم و تمام سروصورت و چادر را پشه پوشانده بود. برف هم توی چشم‌هایم می‌زد. دیگر حریفشان نمی‌شدم! راه که می‌رفتم، زیر پایم قریچ قریچ می‌کردند! زائران که رد می‌شدند، پشه‌ها را از روی سر و رویم می‌تکاندند. دلشان می‌سوخت اما من می‌خندیدم و می‌گفتم همین یک شب است. ایرادی ندارد.

هنگام خدمت سرما و گرما نمی‌شناسم

این خادم حرم این سال‌ها همه زندگی‌اش را بر مدار خدمت چرخانده است. دخترهای یکی یکی عروس کرده اما خدمتش را رفته است. مراسم را طوری برنامه‌ریزی کرده که به شیفتش لطمه‌ای نخورد؛ تمام این مدت همیشه همه شیفت‌هایم را خدمت کرده‌ام مگر اینکه در سفر کربلا یا مکه باشم حتی اضافه‌تر هم خدمت می‌کنم. شب‌های احیا هر سال در حرم هستیم، سال تحویل‌ها هم همین‌طور. ماه رمضان‌ها افطار کرده و نکرده، تاسحر در محدوده خدمتم دور می‌زنم. تولد و شهادت امام رضا^(ع) هم که گفتن ندارد؛ آن قدر شلوغ می‌شود که حد و حساب ندارد. تلاشم را کرده‌ام که اقوام هم از من راضی باشند. البته شده است که مراسمی از فامیل را نتوانم بروم. راستش وقتی آخر هفته را انتخاب کردم، با خودم گفتم بهتر شد و از میهمانی‌های پرگناه خلاص شدم.» (می‌خندد).

وقتی می‌گوید «همیشه»، این همیشه، شامل زمستان و تابستان و برف و باران هم می‌شود. از او می‌پرسم: حتی در همین شرایط هم در اطراف حرم راه می‌روی و خدمت می‌کنی؟ دست‌هایش را روی هم می‌فشارد و با لبخند می‌گوید: بله، مگر خدمت سرما و گرما می‌شناسد!

می‌پرسم: مگر می‌شود سرما و گرما روی آدم تأثیر نداشته باشد؟ باور کنید سرما را نمی‌فهمم. شب‌های سرد زمستان ساعت‌ها سرپای ایستم و راه می‌روم. حتی در برف زمین هم خورده‌ام اما وقتی به استراحتگاه برمی‌گردم، انگار نه انگار که سه ساعت تمام راه رفته‌ام. امام رضاست دیگر، لطفش شامل حال شده است.

مقنعه چانه‌دارش را روی صورت مرتب می‌کند، کمی بدنش را کش و قوس می‌دهد و می‌گوید: شما تصور کنید بیشتر از بیست سال است که دیسک کمردارم. با این میزان ساعت سرپاماندن باید زپا درآمده باشم، اما خدا می‌داند تا سر شیفت هستم، دردی حس نمی‌کنم.

هر چه دارم برکت آقا است

خانم غلامی از اوقاتی می‌گوید که سر شیفت بچه‌هایی گم شده‌اند و او پیداایشان کرده است؛ «یک شب دختری پنج ساله را دیدم که پدر و مادرش را گم کرده بود. بیرون صحن کوثر دور خودش می‌چرخید. خیلی ترسیده بود. دلاری‌اش را دادم. به او قول دادم پدر و مادرش پیدا می‌شوند. لهجه شیرین یزدی داشت. او را به داخل حرم برگرداندم. داشتم به طرف بخش گمشدگان می‌رفتم که دیدم زنی سراسیمه به طرفم دوید. دختر تا مادرش را دید، بغل باز کرد. آن خانم یزدی سروصورت را غرق بوسه کرد. هنوز با آن زائر ارتباط دارم. یکی دوبار آمدند مشهد و غذای حرم برایشان بردم. این دخترک هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شود.»

برای فاطمه خانم خیلی پیش آمده است که زائران از او سؤال کنند چقدر حقوق می‌گیرد؛ «وقتی می‌فهمند بسیاری از خادم‌های حرم سال‌ها بدون پول خدمت کرده‌اند، تعجب می‌کنند.»

او از محبت زائرها هم برایمان حرف می‌زند؛ «دعایم می‌کنند یا

التماس دعا می‌گویند. خدا قوت می‌گویند. زائران امام رضا^(ع) خیلی با محبت‌اند خدا را شکر.»

می‌پرسم: حاصل این همه سال سرپای ایستادن و هاو گشت زنی ها چطور در زندگی‌تان نمودار شده است؟ می‌گوید: هر چه دارم از امام رضاست. شکر خدا زندگی آبرومندی دارم که اصلا به حقوق و دریافتی‌مان نمی‌خورد. واقعا برکت آقا است. پسر خوب، دخترهای صالح، دامادهای مؤمن؛ چه می‌خواهم دیگر؟ همه این‌ها را از قدم‌های ناقابلی می‌دانم که برای زائر حضرت برداشته‌ام. حاصل ارتباط عمیق با امام رضا^(ع) در شب‌های سرد زمستان است. وقتی به گنبد نگاه می‌کنم و با او خالصانه حرف می‌زنم، این حال را نمی‌توان توضیح داد. توصیف کردنی نیست.

با هیچ چیز هم عوض نمی‌کنم. همسر خانم غلامی، آقا ابوالقاسم گلکار، دوروز پیش از کربلا آمده است. آن طور که فاطمه خانم می‌گوید، مریض حال است. او دل‌نگران همسرش، مدام به ساعت نگاه می‌کند. شب گذشته هم شیفت بوده است و از فردا هم حرم شلوغ‌تر می‌شود. گاهی بین جمعیت زمین می‌خورد، گاه با هر تذکر بدو بیراه می‌شوند، اما باز هم به عشق آقا لبخند می‌زند.



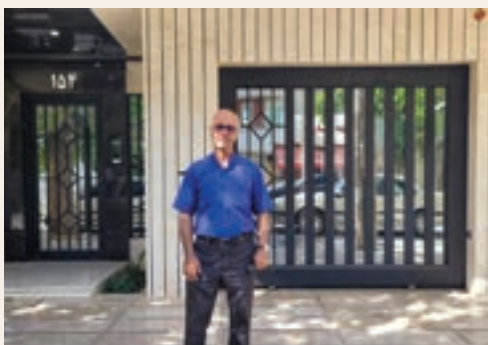
بیش از ۶ دهه زندگی در محله امام رضا^(ع)، برای محمود خالقی خاطره ساز شده است

حمام رفتن در «یک کلام»



ایستگاه
اول

نجمه موسوی زاده ۶۷ سال پیش، درست همان سالی که محمود آقامتولد شد، پدرش، خانه ای در کوچه امام رضا ۳۹ کنونی خرید. کوچه ای که آن زمان به «میلان هفتم خیابان بهار» شناخته می شد. حالا عمر این سکونت از ۶ دهه می گذرد و برای محمود خالقی پراز خاطرات ریز و درشت است. او بازنشسته شرکت برق مشهد و از فعالان مسجد حضرت محمد^(ص) است و بین اهالی جزو قدیمی های محله شناخته می شود.



○ پنج سال پیش، هنگامی که مادرم به رحمت خدا رفت، خانه را فروختم. الان جای آن خانه ویلایی، آپارتمان ساخته شده است. یادم است اوایل دهه ۵۰ برف سنگینی بارید. هفت برادر بودیم و پدرم یکی یکی ما را می فرستاد تا برف روی پشت بام را پارو کنیم. روزی سه بار نوبت هر کدام از ما می شد.

ایستگاه
دوم

○ محدوده امام رضا ۳۹، تا آن طرف خیابان بین مردم به نام «شاپور کهنه» شناخته می شد. آن موقع این قسمت کاملاً خاکی بود و خانه های بسیار کمی وجود داشت. ما پسرهای محله دو تیم می شدیم و با بچه هادر همین خاک ها، فوتبال بازی می کردیم.



ایستگاه
سوم

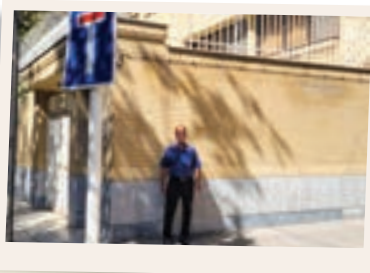
ایستگاه
چهارم

○ فضای سبز کوچکی که در همین کوچه امام رضا ۳۹ قرار دارد، موقعی که نوجوان بودم، محلی برای داستان گویی ما پسرهای محله بود. بعد از ظهرها دور هم جمع می شدیم و داستان های ترسناک، کارآگاهی، خنده دار و... تعریف می کردیم.



ایستگاه
پنجم

○ نیش کوچه هوپزه ۵، که الان ساختمانی مسکونی است، حمام عمومی «یک کلام» قرار داشت. پدرم ماهفت برادر را به حمام می برد و به رجب دلاک می گفت این ها را حسابی بشور! او هم آن قدر محکم مارا کیسه می کشید که پوستمان را می کند و اشکمان را در می آورد.



ایستگاه
ششم

○ در دوران دفاع مقدس بود که نام کوچه های فرعی خیابان امام رضا^(ع) تغییر کرد. قبل از آن، کوچه شوش با نام «زهره»، کوچه هوپزه با نام «خیام»، کوچه بستان با نام «خورشید» و کوچه دارخوین با نام «مہتاب» شناخته می شد؛ انگار اسامی ستارگان و شاعران را روی کوچه ها گذاشته بودند.

○ دوران راهنمایی به مدرسه «بدایع نگار» واقع در انتهای کوچه ملک الشعراء بهار ۳ که الان دبیرستان شهید جواد اسدا... زاده است، می رفتم. دبیر ریاضی بسیار سخت گیری داشتیم که با بچه ها خوب تانمی کرد. شیطنت بچگی باعث شد یک بار همراه چند تا از بچه های کلاس، لاستیک ماشینش را پنچر کنیم.





روایت خادم امام رضا^(ع) از نوزادی که پزشکان بهبودش را باور نمی‌کردند

سایه کرامت امام مهربانی‌ها

صندوق
خاطرات

کند: «تمام شب عذاب وجدان داشتم. از یک طرف نگران جان آن نوزاد بودم و از طرف دیگر با خودم می‌گفتم شاید نباید بدون هماهنگی به بیمارستان می‌رفتم. با همین فکرها خوابم برد.»

● تغییر حال ناگهانی نوزاد

فردای آن روز، پس از پایان مراسم جشن ازدواج، مردی با عجله سراغ تدین می‌آید و می‌گوید یک مرد مضطرب بیرون در سالن منتظر اوست: «وقتی به بیرون رفتم، دیدم همان پزشکی است که روز قبل ما را سرزنش کرده بود. گفت سریع همراه من بیا. دنبالش رفتم. وقتی دیدم نوزاد داخل دستگاه نیست، دنیا روی سرم خراب شد. با دو دستم محکم به پیشانی ام زدم و گفتم یا خدا بچه از دنیا رفته است.»

اما ماجرا چیز دیگری بود: پزشک دستم را گرفت و گفت نوزاد زنده است. از دیروز تا حالا حالش به طرز عجیبی بهتر شده است. سه بار از او آزمایش گرفته ایم و هر بار نتیجه بهتر از قبل بوده است. حالش آن قدر خوب شده که از دستگاه خارجش کرده ایم و به بخش منتقل شده است.»

تدین می‌گوید پس از آن ماجرا، وضعیت کودک را برای مدت‌ها از بیمارستان پیگیری می‌کردند: «حدود یک سال و نیم بعد فهمیدیم بچه زندگی عادی دارد. فقط کمی لکنت زبان برایش مانده بود، اما سالم بود. آن روز برای من، یکی از روشن‌ترین نشانه‌های کرامت امام رضا^(ع) بود: کرامتی که هیچ وقت از یادم نمی‌رود.»

جذب نشده و همین مسئله باعث شده است سرش متورم شود. دیدن وضعیت نوزاد، دل‌تدین را به درد آورد. او از مسئولان بخش اجازه گرفت تا پرچم متبرک را روی محفظه دستگاه قرار دهد و برای شفای کودک از امام رضا^(ع) مدد بخواند.

● گذراندن شب با عذاب وجدان

او تعریف می‌کند: روحانی کاروان شروع به خواندن ذکر و مدح امام رضا^(ع) کرد. هنوز چند لحظه نگذشته بود که ناگهان صدای فریاد یکی از پزشکان بلند شد. می‌گفت: «اینجا بخش استریل است، چه کسی اجازه داده وارد شوید؟ این پرچم در همه بخش‌ها چرخیده و استریل نیست.»

تدین که دید حق با پزشک است، همراه گروه عذرخواهی کرد و از بیمارستان بیرون رفت، اما نتوانست ماجرا را از ذهنش بیرون



نجمه موسوی زاده تا به حال از کرامات حضرت رضا^(ع) بسیار شنیده ایم: روایت‌هایی که نسل به نسل نقل شده‌اند و هر کدام قصه‌ای از لطف و مهربانی امام رؤف را روایت می‌کنند. اما برخی از این کرامات، تنها در حد یک نقل شفاهی باقی نمانده‌اند و پس از بررسی و صحت‌سنجی، در دفتر کرامات رضوی به ثبت رسیده‌اند. یکی از این روایت‌ها را شهرام تدین، خادم بارگاه ملکوتی امام رضا^(ع) و ساکن محله شهید بهشتی، از نزدیک دیده و تجربه کرده است.

● یک تصمیم ساده، یک اتفاق غیرمنتظره

سال ۱۳۸۹ بود که تدین پس از چند سال خادمی و اجرای برنامه در حرم مطهر رضوی، به عنوان مسئول کاروان «در شعاع خورشید» همراه دو خادم و یک روحانی، راهی شهرها و روستاهای اطراف مشهد شد تا در ایام دهه کرامت، برنامه اجرا کند.

مقصد روز اول آن‌ها، شهرستان قوچان بود. تدین پیشنهاد می‌دهد گروه با پرچم متبرک و هدایایی مانند نبات و نمک راهی بیمارستان شوند و حال و هوای حرم را به بیماران هدیه کنند: «با استقبال مدیر و کادر درمان وارد بیمارستان شدیم. تخت به تخت جلو می‌رفتیم تا به بخش نوزادان رسیدیم. نوزادی داخل دستگاه بود که توجهم را جلب کرد.»

او ادامه می‌دهد: سر نوزاد به شدت متورم بود و اجزای صورتش از حالت طبیعی خارج شده بود. از پزشک پرسیدم چه مشکلی دارد. گفت مایعی که داخل جمجمه نوزاد وجود دارد

بانوان منطقه ما، امسال هدیه ای متفاوت برای زائران دهه آخر صفر آماده کردند

نذر سبز در شهر مهربانی



عیدگاه

● یک یادگاری از مشهد

افسانه نوروزیان هم یکی دیگر از افرادی است که در بخش اداری بوستان شهربانوی ریحانه مشغول به خدمت است. او پس از انجام کارهای روزانه اداری اش به داخل بوستان می‌آید و پشت چرخ خیاطی می‌نشیند.

نوروزیان با اشاره به اینکه کیسه‌های پارچه‌ای جای نایلون‌های آلایند را می‌گیرند، می‌افزاید: با این کیسه‌های پارچه‌ای، زائر می‌تواند با خیال راحت تر کفش‌هایش را در حرم رضوی یا هر جای دیگر نگهداری کند و نگران پاره شدن پلاستیک هم نباشد. از سوی دیگر، این کیسه می‌تواند یادگاری از سفر دهه آخر صفر به مشهد برای او باشد.

● «نه» به کیسه پلاستیکی

فاطمه کدخدای مدیر بوستان شهربانوی ریحانه، در کنار سایر همکارانش که در اجرای این پویش همراه شده‌اند، کیسه‌های پارچه‌ای زیادی دوخته است. او درباره آغاز این طرح می‌گوید: سال‌های گذشته نیز پویش‌های مختلفی اجرا شد. نمونه آن، طرح «آهوانه» بود که در بوستان ریحانه برگزار شد.

او می‌افزاید: باتوجه به اینکه پویش «نه به پلاستیک» این روزها در جامعه مورد توجه قرار گرفته و پلاستیک آلودگی‌های زیادی برای محیط زیست ایجاد می‌کند، تصمیم گرفتیم دوخت کیسه‌های

سمیرا منشادی اداری یکی از اتاق‌های مرکز رویش شهید ناهید اسدی در بوستان شهربانوی ریحانه صدای چرخ‌های خیاطی بانیت خدمت در هم آمیخته است. کنار تکه‌های پارچه‌ای که یکی پس از دیگری زیر سوزن چرخ جان می‌گیرند، کیسه‌های پارچه‌ای آماده می‌شوند تا در دهه آخر صفر به دست زائران امام رضا^(ع) برسند: کیسه‌هایی که هم یادگاری از این سفر معنوی هستند و هم قدمی کوچک برای حفظ محیط زیست.

● سقای زائران امام رضا(ع)

اکرم خسروی که یکی از کارکنان بوستان شهربانوی ریحانه است، می‌گوید: دوختن این کیسه‌ها زیاد سخت نیست؛ هر کسی با کمترین مهارت هم می‌تواند در این طرح مشارکت کند. به نظرم شکل خدمت باهم تفاوت دارد. برخی با حضور در موبک‌ها، آشپزی، درمان زائران و حتی شست و شوی لباس‌های آن‌ها خدمت می‌کنند. دوختن و دراختیار گذاشتن این کیسه‌ها هم می‌تواند نوعی خدمت به زائران باشد. اوسال گذشته نیز در موبک بوستان شهربانوی ریحانه حضور داشته و پذیرایی از زائران را بر عهده گرفته است. خسروی حال و هوای خدمت به زائران را این‌گونه توصیف می‌کند: وقتی زائری خسته که مسافتی طولانی را در گرمای هوا طی کرده است، از راه می‌رسد و یک لیوان آب یا چای به دستش می‌دهم، وجودم را حس خوب سقای زائران امام رضا بودن فرامی‌گیرد.

پارچه‌ای برای نگهداری موبایل و کفش را آغاز کنیم. او توضیح می‌دهد: در فضای مجازی اطلاعیه دادیم تا شهروندان تکه پارچه‌های خود را برای دوخت کیسه‌های پارچه‌ای به بوستان تحویل دهند. از سوی دیگر، با برخی از تولیدی‌ها نیز ارتباط گرفتیم و تکه پارچه‌های باقی مانده آن‌ها را دریافت کردیم. کد خدا می‌افزاید: برای دوخت کیسه‌ها از امکانات یکی از تولیدکنندگان پوشاک که در فضای سازمان بازاریابی استقرار دارد، استفاده کردیم. دوخت کیسه‌ها را نیز شش نفر از کارکنان بوستان بر عهده گرفته‌اند.

او ادامه می‌دهد: از دهم مرداد ظرف یک هفته، بیش از پانصد کیسه پارچه‌ای تولید شده است. این کیسه‌ها در ایستگاه زائر شهید محمد زاده، واقع در کنار بوستان شهربانوی ریحانه، توزیع خواهد شد.

مدیر بوستان شهربانوی ریحانه می‌افزاید: به نظرم می‌توانیم این پویش را سال آینده و در مناسبت‌های دیگری مانند ولادت امام رضا^(ع) یا نوروز، که زائران به شهرمان می‌آیند، نیز اجرا کنیم.



با پیگیری شهرآرامحله و همکاری اداره عمران و حمل‌ونقل انجام شد

ایمن سازی معابر بولوار نماز



بازخورد



نجمه موسوی زاده بعد از بازدید مدیران شهری از محله آبشار با هماهنگی شهرآرامحله، درخواست اعضای شورای اجتماعی این محله مبنی بر ایمن سازی معابر نماز ۲۷،۴ و ۲۸ مطرح شد. اعضای شورا از پارک خودروها در معبر نماز ۲۷،۴ گلایه داشتند و گفتند که پارک خودروها باعث سخت شدن تردد ساکنان شده است؛ همچنین سرعت زیاد خودروها در نماز ۲۸ نگرانی خانواده‌ها را از رفت و آمد کودکان در این مسیر به دنبال دارد. رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸ در این باره گفت: پس از بازدید از بولوار نماز در هفته گذشته، برای سامان دهی توقف خودروها و رفع مزاحمت‌های ایجاد شده در نماز ۲۷،۴، پنج تابلو «توقف ممنوع» در این معبر نصب شد. سبحان ضیائی ادامه داد: در نماز ۲۸ نیز چهار عدد دکل میخ با هدف افزایش ایمنی و سامان دهی تردد خودروها و عابران نصب شد.

با پیگیری شهرآرامحله تابلو توقف ممنوع در تقاطع رودکی نصب شد

بازشدن راه ویلچر و کالسکه



بازخورد



نجمه موسوی زاده یکی از شهروندان محله شهید بهشتی در پیامی به شهرآرامحله از مشکل تردد افراد توان یاب در تقاطع خیابان رودکی و امیرکبیر گلایه کرده بود. او نوشته بود: «در این نقطه مسیر هم سطحی برای تردد افراد توان یاب با ویلچر وجود دارد. اما خودروها در مقابل آن پارک می‌کنند و اجازه عبور نمی‌دهند. چون این محل درست مقابل جوی قرار دارد، فرد توان یاب مجبور است مسیر زیادی را طی کند تا بتواند از جای دیگری وارد پیاده‌رو شود. لطفاً رسیدگی کنید.»

شهرآرامحله این موضوع را با سید سعید موسوی بزاز مسئول امور حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری منطقه ۸، در میان گذاشت. او با حضور در محل و بررسی شرایط، نصب تابلو توقف ممنوع را راهکار دانست و برای اجرای آن هماهنگ کرد تا از پارک خودروها در این نقطه جلوگیری شود. مسئول امور حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری منطقه ۸ گفت: تسهیل تردد افراد توان یاب، به ویژه استفاده کنندگان از ویلچر و کالسکه، از اولویت‌های مدیریت شهری است و تلاش می‌کنیم مسیرهایی مناسب و ایمن برای تردد این دسته از شهروندان فراهم کنیم.

با پیگیری شهرآرامحله و اکپ فوریت‌های محیط زیستی خدمات شهری به محله آبشار آمد

جمع‌آوری سگ‌های ولگرد از بولوار نماز



بازخورد



نجمه موسوی زاده یکی از موضوعاتی که در جریان بازدید مدیران شهری از محله آبشار مطرح شد، پرسه زنی سگ‌های ولگرد در بولوار نماز و نگرانی ساکنان از این وضعیت بود. اعضای شورای اجتماعی محله با اشاره به ترسی که حضور سگ‌ها، به ویژه در کودکان ایجاد می‌کند، خواستار رسیدگی بیشتر و اعزام منظم نیروهای خدمات شهری برای جمع‌آوری آن‌ها شدند. در همین راستا و با پیگیری شهرآرامحله، نیروهای اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ۸ در بولوار نماز حضور پیدا کردند و برای جمع‌آوری سگ‌های ولگرد اقدامات لازم انجام شد. اعضای شورای اجتماعی محله آبشار، همچنان خواستار رسیدگی مستمر به این موضوع هستند تا تعداد سگ‌های ولگرد در محدوده محله کاهش پیدا کند و شهروندان بتوانند با آرامش بیشتری در معابر و فضاهای عمومی تردد کنند.